

نگاه و نقدی بر «بیستمین فستیوال تئاتر ایرانی» در کلن

مقدمه

زمانی که در یکی از غروب‌های تابستان سال ۱۹۹۴، به دعوت نگارنده تنی چند برای برپایی یک «هفته‌ی تئاتر ایرانی» (فستیوال اول) در شهر کلن (آلته فویرواخه) گرد آمدیم، نگارنده، ایده‌ای ناظر بر دو هدف داشت. اصل ایده ادامه‌ی مبارزه علیه «رژیم فقاتی جمهوری اسلامی»، در چهارچوب تخصص خود (تئاتر) و کسانی با این تخصص بود. و دو هدف: یکی خارجی بود، با این منظور که به دیگران (خارجیان - آلمانی‌ها) بنمایانیم که در وطن‌مان ایران چه می‌گذرد، و لذا همدردی ایشان را برای هرنوع یاری برانگیزینم؛ و دیگری، هدف داخلی، با این منظور که به مبارزان و مردم داخل کشور، هرچند ناچیز، با نمایش پلیدی‌های رژیم، یاری رسانیم - و تمامی با این قصد که می‌خواستیم (می‌خواهیم) به کشورمان بازگردیم و آزاد و سربلند در سایه‌ی درخت عدالتی اجتماعی زندگی کنیم.

این چند تن برابر با ده انگشتان دست‌ها، نه بنیان‌گذار فستیوال بودند و نه همگی، تمام و کمال، جلسه را به آخر رساندند! چرا که پنج تن از آنان نیامده و ننشسته بلند شده رفتند: یکی راه اش دور بود و باید زود می‌رفت؛ دیگری تمرین تئاتر داشت و باید می‌شتافت؛ دیگری مخالف رقص بود که تئاتر نیست، و بنابراین در فستیوال جایی ندارد؛ دیگری با ایده‌ی کار مخالف بود، پس کنار کشید؛ و بالاخره آخری که رفت، دریافت اصولاً این کاره نیست و بی‌جهت دعوت را پذیرفته است! اما، پنج تنی هم که باقی ماندند، عملاً بنیان‌گذار «فستیوال تئاتر ایرانی در شهر کلن» نبودند، بلکه آنان که اولین فستیوال را پس از کشمکش‌های فراوان، چه در آغاز و چه در پایان‌اش، با موفقیت به سرانجام رسانیدند، نخستین برگزارکنندگان فستیوال شدند، و اینان بودند آنان: «عطا گیلانی» و گروه‌اش «رُز» با نمایش «غربت» (به فارسی)، «شاپور سلیمی» با گروه‌اش «اشپیل‌بال» با نمایش «پوپه» (به آلمانی)، «رحیم فتحی باران» با گروه‌اش (خودش - ثالث) با نمایش «شعر مکافات» (به فارسی و آلمانی)، «بهرخ بابایی» با گروه‌اش «زنگوله» با دو نمایش برای کودکان و نوجوانان: «خاله مرجان» (به آلمانی) و «عجب و رجب در تئاتر» (به فارسی)، و سرانجام نگارنده - مجید فلاح‌زاده - با گروه‌اش «تئاتر سکوت» با سه نمایش «سلام و خداحافظ» (به فارسی)، «کمدی ایرانی» (به فارسی)، «رستم و سهراب» (به فارسی).

بنابراین، برطبق پروگرام «اولین فستیوال تئاتر ایرانی» در شهر کلن، در «تئاتر اورانیا» (آرکاداش) که در سطح شهر و در روزنامه‌های آن پخش و نشر شد و در آخرین لحظات سه گروه «مه روز»، «رقص ایرانی» و «صورتک» از آن پروگرام کنار کشیدند و «گروه رقص مژگان» جایگزین یکی از آنان شد، به استثنای پنج گروه نام برده‌ی فوق، جای تمامی هنرمندان و گروه‌هایی که فستیوال را به رونق امروزی‌اش رسانیده‌اند، متأسفانه خالی بود!

اما بعد از اولین فستیوال، در فستیوال‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم و... نوزدهم چه گذشت و چه اتفاقات شیرین و تلخی رخ داده است، همه‌جا در وسائل ارتباط جمعی خارجی، و حتی داخلی آمده است و بزودی اطلاعات جامعی از آن رخدادهای از سوی «انجمن تئاتر ایران و آلمان» در کتاب «بیست سال فستیوال» در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

و اکنون، نگاه و نقدمان درباره‌ی «بیستمین فستیوال تئاتر ایرانی» در شهر کلن که امسال از پنجم تا دهم نوامبر در «تئاتر آرکاداش - صحنه‌ی فرهنگ‌ها» جریان داشت.

نگاه و نقد

«پیش درآمد»

نخست گفته آید که بر اساس ایده و دو هدف «فستیوال تئاتر ایرانی در شهر کلن» که در مقدمه آمد، در این نگاه و نقد، نگارنده بیش تر به تکامل سیاسی فستیوال چشم دارد تا تکامل هنری آن. چرا که بر پایه‌ی همان ایده و اهداف، نگارنده از آغاز، فستیوال را به حیث یک پوستر، یک تئاتر آژیتاسیون، نگریسته است؛ و یک پوستر، یک تئاتر تبلیغی - تهیجی درس هنری نمی‌دهد، کلاس تئاتری نیست؛ یک پوستر، یک تئاتر آژیتاسیونی پیام سیاسی - اجتماعی می‌دهد، ژانری انقلابی است. لذا، یک پوستر، یک تئاتر تبلیغی - تهیجی اجازه دارد و چاره‌ای هم ندارد که از نظر هنری کامل نباشد، اما اجازه ندارد و چاره‌ای هم ندارد که در خطوط عقیدتی‌اش بسیار روشن و دقیق نباشد! چرا که دوران جوشش‌های اجتماعی نیازمند هنری است، تئاتری است که به رسایی و تهیج سخنرانی سخن‌دانان در اجتماعات، و به صراحت و تکامل دهندگی پوسترهای سیاسی در خیابان‌ها باشد. در دوران جوشش‌های اجتماعی تماشاگری که به تئاتر می‌آید خواستار تماشای مبارزه‌ی غول‌آسا خود بر صحنه است. و این همان چیزی است که در پوستر زیبای فستیوال بیستم مان، کار هنرمند - نقاش برجسته و شناخته شده، «شهرام کریمی» که همواره بی‌دریغ یاری امان کرده است، وجود دارد.

لذا، با این پیش‌درآمد، «بیستمین فستیوال تئاتر ایرانی» در شهر کلن، با وجود موفقیت نسبی اش، در مقایسه با شماری از فستیوال‌های قبلی و خطوط تکاملی خود فستیوال، نه تنها هنوز از اصل ایده و دو هدف خارجی و داخلی اولیه که در مقدمه آمد، فاصله دارد، بلکه چرخشی به عقب نیز داشته است. و چگونه!؟

حذف کاراکتر سیاسی

البته، این که «محمدعلی بهبودی» بازیگر حرفه‌ای و مجرب ایرانی در تئاترهای آلمانی، بیست سال تداوم فستیوال را تحول و تکامل آن می‌بیند؛ یا این که در آغاز گزارش نسبتاً جامع گزارش گر «دویچه وله» (۱۲، ۱۱، ۱۳) خانم «الهه خوشنام» تحت عنوان بسیار جالب و پرمعنای «جشنواره‌ی تئاتر کلن از تبه کار تا مرده‌خوار» می‌خوانیم: «... تلاشی بیست ساله را به یاد می‌آوریم که فهرستی بلند از هنرمندان تازه کار تا کارکشته و حرفه‌ای را در خود جای داده است.»؛ یا این که در سایه‌ی وجود فستیوال پرورش و تکامل روز به روز کارگردانانی پر تخیل، نظیر «سیما سید»، را در نمایش کودکان و نوجوانان «کوتی و موتی» شاهدیم؛ یا این که کارگردان پر استعداد، اما جوان بیست سال پیش را به یاد می‌آوریم که با یقین در روز افتتاح «اولین فستیوال» معتقد بود: «باید در آلمان به زبان آلمانی کار کرد.»، اما امروز در «بیستمین فستیوال» نمایش اش (کمدی هزار و یک ... به زبان فارسی، اگر نه بهترین، یکی از بهترین کارهای فستیوال شده است؛ یا این که فستیوال توانسته است اختلافات سیاسی - هنری پیشین را با چنان مهارت و نرمشی کنار بگذارد که بتواند دوباره، «فرهاد مجدآبادی»، کارگردان و تئاترشناس پُرسابقه و «صدرالدین زاهد» با کار پر قدرت و زیبایی اش «افسانه‌ی ببر» را جلب و جذب نماید؛ یا این که سینماگر و هنرمند

تئاتر «احمد نیک‌آذر»، با شوق دوباره به فستیوال روی آورد؛ و یا این که ... و یا این که ... و یا این که ... همه و همه، نشانه‌هایی از تکامل نسبی فستیوال می‌باشند که در فستیوال، و به‌خصوص در نقدهای برآمده از آن، متبلور گشته‌اند.

اما متأسفانه، چیزی که در آثار نمایشی بیستمین فستیوال کم‌رنگ و در نقدهای مربوطه به آن کم‌رنگ تر و حتی بی‌رنگ شده‌اند، آن ایده و دو هدف اولیه است. و تعجب‌آورتر آن که، این ایده و دو هدف را، مدیر فستیوال، در آغاز فستیوال، با اشاره به جمله‌ای از «لنین» که «انسان بدون ایده سنگ است»، مؤکدانه تکرار نمود! لیکن دریغ، نه تنها در هیچ‌یک از نقدها اشاره‌ای به آن، حتی جمله‌ای، نمی‌شود، بلکه در تمامی نقدها از کارهای اجرا شده در فستیوال یادی می‌شود، مگر از نمایشنامه‌ی «مرگ اختیاری یک وبلاگ‌نویس» درباره‌ی قتل «ستار بهشتی»، یعنی سیاسی‌ترین کار فستیوال، به‌عنوان یکی از برنامه‌های تئوریک فستیوال؛ حتی یک جمله، یک ناسزا که مزخرف بود، قابل شنیدن نبود!*

عجبا، چگونه است که کل برنامه‌های فستیوال دیده و شنیده و گفته و نقد می‌شود، مگر آن ایده و نمایشنامه‌ی یاد شده! آیا رسم یک نقد آن نیست که وقتی میانه و پایان را می‌گوییم - نقد می‌کنیم، آغاز را باید باید باید بگوییم؟ گیرم از «لنین» خوش مان نمی‌آید، می‌خواهیم سر به تنش نباشد، که فعلاً نیست! اما از عشق انسانی «ادیت پیاف»، از نگاه جهانی «گوتته»، از «امید» ضرب‌المثل فارسی، هم جمله - مثال آورده شد... و بیش تر... از هنرمندان تئاتر خارج از کشور که بدون آنان فستیوال وجود خارجی نداشت، از مهاجر - تبعیدیان جهان که بدون آنان فستیوال رنگی نداشت، از سخاوت «ژرمن»ها که بدون یاری، یاری مالی آنان، فستیوال بالی برای پرواز نداشت، هم گفته شد! و در پایان، هم گفته نشد: «امید امید امید ... همت ای خلق بزرگ/ نهراسیم از گرگ/ باز باقیست امید/ ترک کوشش نکنیم!»؟! آیا «لنین»، حتی نقل یک جمله‌اش، یک پیام اش این‌قدر تاوان دارد؟! پس «زنده‌باد لنین!»

آری. این همان پایه - کاراکتر سیاسی فستیوال است که امسال در فستیوال، متأسفانه، به‌جای آن که پررنگ تر شود کم‌رنگ تر شد، پیشگام شود به پس رانده شد، در محاق رفت. متأسفانه، چرا که دوباره و دوباره و دوباره بگوییم: «آن‌چه به فستیوال مان شخصیت می‌دهد، پرچم‌اش ساخته، تداوم اش داده، کاراکتر سیاسی آن است که پرتو - نور می‌افکند تا روشن‌تر کند در صحنه - میدان وطن آفت ولایت فقیه زده امان چه می‌گذرد.» گرنه، کار تئاتری خوب خارج از کادر فستیوال مان کم نیست! می‌گویید: «مردم از کار سیاسی خسته شده‌اند!» می‌گوییم: «مردم از کار سیاسی بد خسته شده‌اند!» به کار سیاسی زیبایی «بهمن فرسی» (چراغ آخر) در فستیوال بنگرید!

اما، باوجود این‌ها، بیستمین فستیوال، در تکامل نسبی خود و در گردش به عقب خویش، هنوز نقاط مثبت، یعنی آن ایده و دو هدف، آن پوستر - پرچم - نوید را با خود، و در خود، حمل می‌کرد - می‌کند، شعار - شعور می‌دهد، نگاه به جلو - آینده دارد، امید می‌آفریند! و چگونه؟!

حضور کاراکتر سیاسی

الف، هدف خارجی: در راستای این هدف بود که عنوان جنبی فستیوال امسال موزائیک فرهنگ‌ها نام گرفت. این موزائیک در بخش صوری و کمی فستیوال همان بود که تحت مقوله‌ی اینتگراسیون مثبت (برابری فرهنگی) و نه منفی (برتری فرهنگی) - لایت کولتور) در برنامه‌های فستیوال، و به ویژه، در برنامه‌های افتتاحیه‌ی فستیوال، و به خصوص در رقص - تئاتر «عروسک کوکی» با کار زیبای رقصنده‌ی گلمبیائی، شاهد آن بودیم. ولی خوشبختانه، این موزائیک به یاری خانم «مریم آخوندی» و گروه‌اش، گروه پاز (تلفیقی از آواز ایرانی و موسیقی جاز) سطح صوری و کمی فستیوال را شکست و در عمق سطوح ذهنی و کیفی فستیوال به جستجوی راه‌های اینتگراسیونی نو پرداخت. این گروه موفقانه کوشید تا میزبان را وارد خانه‌ی مهمان - مهاجر کند! یا، دقیق‌تر، در خانه‌ی میزبان، تماشاگر را وارد خانه‌ی مهمان - مهاجر کند! از این نظر، این گروه یکی از موفق‌ترین گروه‌های نمایشی فستیوال بود. زیرا، این آن نوع مبارزه‌ی هنری است، به‌عنوان مثال، که می‌تواند موسیقی‌مان را از عزا، از موسیقی عزا بدر آورد. در دستگاه شور، به‌طور مثال، بخوانی، اما دیگر روضه‌نخوانی تا آخوندت را از منبراش پایین کشی، تا خویشتن خویش را کیش کنی. لاشخور جسم و جان‌ات را در دهی! و اکنون تصور کنید، هرگاه این حرکت موزائیک درونی، به

دلیل طبیعت زنده‌ی هنر تئاتر، در بستر دراماتیکی به جریان درآید، تجربه شود، چه خواهد شد! بازیگر- تماشاگر میزبان وارد خانه‌ی مهمان- مهاجر شود! به سخن دیگر، بکوشیم تا با گروه میزبان نمایشنامه‌ای ایرانی برصحنه آوریم. نه آن که نمایشنامه‌ای از میزبان بازی کنیم، بلکه آن چنان اینتگریره شویم که او- میزبان از درد ما گوید، که او- میزبان ما را بازی کند، که او- میزبان ما شود، تا آن گه آگاه شود که چه می‌کشد- چه می‌کشیم! آری. این آن هدف سیاسی- هنری خارجی در درون ایده‌ی مقدمه امان است که «فستیوال تئاتر ایرانی» در شهر کلن، در راستای اش می‌کوشد. اما، این که آیا تا کنون بدین کار موفق شده‌ایم، یا حداقل گام‌هایی در این راه برداشته‌ایم؟ باید گفت «بیست سال کوتاه است، کافی نیست. پس دوباره:» امید امید ... همت ای خلق بزرگ/ نهراسیم از گرگ/ باز باقیست امید/ ترک کوشش نکنیم.»

ب، **هدف داخلی:** در راستای این هدف، این نه بخش اجراهای صحنه‌ای، بلکه بخش تئوریک فستیوال: ۱- گفتار «محسن یلفانی» تحت عنوان «بازگشت به تراژدی»، ۲- به ویژه «نمایشنامه‌خوانی» بود که پر قدرت و عمیق، موفقانه، اصل ایده‌ی فستیوال (مبارزه علیه جمهوری اسلامی فقاحتی) را به نمایش گذارد.

در گفتار «بازگشت به تراژدی»، «یلفانی» بازگشت به تراژدی را از سویی، ضرورت (سرنوشت) و از سویی **کاتارسیس** (تصفیه- تسکین) زندگی انسانی، به ویژه، در این دوران می‌بیند. در این نگاه که تلفیقی از شرایط عرفانی بی تاریخ، از شرایط تاریخی جهان امروز، و از شرایط زندگی خصوصی خود او برمی‌خیزد، گم‌دی در تئاتر، و طبیعتاً در زندگی، آمر و ژانری سخیف و غیرضروری دیده می‌شود. در صورتی که، هرگاه عمیق تر جستجو کنیم، گم‌دی از ریشه‌ی «گموس» به معنای جفت‌گیری، یعنی تولد است، حیات است؛ و تا حیات نباشد (حیات انسانی) تراژدی‌ای وقوع نمی‌یابد، جایی برای تراژدی نیست. به سخنی دیگر، تا «گموسی» نباشد «تراگوسی» (قربانی بُز - انسانی) انجام نمی‌گیرد! تا تولدی نباشد، مرگی رخ نمی‌دهد! تا شادی نباشد مصیبت بی‌معنی است! تا گم‌دی نباشد تراژدی نخواهد بود! این دو تر و آنتی‌تر، دیالکتیک حیات‌اند.

به هر حال، این جنبه‌ی تراژیک که می‌توانست روشن‌تر با شرایط تراژیک امروزی «جمهوری اسلامی» در ایران تطبیق داده شود، آن جنبه‌ایست که ما را با **هدف داخلی ایده‌ی فستیوال** که مبارزه علیه «جمهوری اسلامی فقاحتی» باشد، تا شاهد شادی‌ای دیگر، **تولدی دیگر** باشیم، پیوند می‌دهد، و ارزش کار تئوریک «یلفانی» را نسبت به کارهای عملی - نمایشی فستیوال امسال، می‌نمایاند.

در دومین بخش تئوریک، یعنی «نمایشنامه‌خوانی»، «بهمن فرسی» نمایشنامه‌ی خود «چراغ آخر» را با زیبایی و مهارت تمام در سالن اصلی تئاتر (صحنه‌ی تئاتر) که سکوت و آرامش آن، تأثیر نمایشنامه‌خوانی او را دوچندان نموده بود، به واقع، بازی نمود! از طرح داستان نمایشنامه که بگذریم که، در اصل، اقتباسی است چند لایه از «دکامرون» اثر «بوکاکچیو»، «قصه‌های کانتربوری» از «چاووسر»، «مرقد آقا» از «صادق هدایت» و «چراغ آخر» از «صادق چوبک»، مضمون این نمایشنامه، دقیقاً، در راستای همان **ایده** ایست که تا کنون از آن سخن گفته و بیست سال فستیوال را برپا داشته است: «کشتی حامل تعدادی مسافر عازم کربلا است. هر مسافر حرف و قصه‌ای دارد که به شیرینی بیان می‌دارد. در این میان هم، سیدی معرکه‌گیر است که عزم کربلا دارد و برای جوان روشن‌فکری که به قصد تحصیل راهی کراچی است و با تمسخر به گفته‌های خرافاتی او گوش می‌دهد، داستان خود را می‌گوید و این که تصمیم دارد میخ اسلام را در بلاد کُفر بکوبد. و جوان هم به نیشخند می‌پرسد، مگر کربلا بلاد کُفر است که می‌خواهد میخ اسلام را در آن بکوبد؟!»

نمایشنامه‌ی دیگری که در بخش تئوریک روخوانی شد، و در واقع، سیاسی‌ترین و به روز شده‌ترین کار فستیوال بود، «مرگ اختیاری یک وبلاگ‌نویس» نام داشت و آداپتاسیونی از کار «داریوفو» به نام «مرگ تصادفی یک آنارشیست» بود. نمایشنامه به قلم نگارنده، درباره‌ی قتل ناجوان مردانه‌ی «ستار بهشتی» در بازداشتگاه جانان اسلامی است که باید، در اساس، آن را ادامه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای رژیم دانست. در دقت زمانی حادثه و سرزنش‌ناگه بودن این نمایشنامه (ذهنیت پوستری فستیوال) همین بس که همین چند روز پیش بود در خبرها آمد: «پزشکی که نشانه‌های ضرب و جرح را در بدن «ستار بهشتی» تأیید کرده است، زندانی کرده‌اند.»

نمایشنامه که، متأسفانه، در فضائی نامناسب (سالن انتظار تئاتر) و به تعجیل (صرفه‌جویی در وقت) خوانده شد، در سبکی کمیک از حادثه‌ای تراژیک پرده برمی‌دارد: هنرپیشه‌ای، ابتدا، در نقش دیوانه‌ای، و سپس در لباس حجت‌الاسلامی، فرستاده از سوی رهبر، لحظات بازجویی و طریق قتل «ستار» را لحظه نگاری کرده و آشکار می‌سازد؛ او در پایان شکنجه‌گران را وادار می‌سازد تا بپذیرند شهید واقعی کیست، «حسین» ۶۳ ساله‌ی لذت دنیا چشیده‌ی درگیر جنگ قدرت با «یزید» یا «ستار» جوان کارگر ۲۳ ساله، و یگانه امید مادر تنهای اش؟ لذا، نمایشنامه با نوحه و سرود ذیل از آنتاگونیست‌ها و پروتاگونیست پایان می‌گیرد:

آنتاگونیست‌ها: امشب حسین مظلوم/ امشب حسین مظلوم

مهمان خواهران است/ مهمان خواهران است

فردا سرش به نیزه / فردا سرش به نیزه

در خاک و خون غلطان است/ در خاک و خون غلطان است

یا حسین! یا شهید! یا حسین شهید!

پروتاگونیست:

امشب ستار مظلوم/ امشب ستار مظلوم

مهمان خاوران است/ مهمان خاوران است

فردا نامش تو قصه/ فردا نامش تو قصه

ورد هرچی زبان است/ ورد هرچی زبان است

یا ستار! یا شهید! یا ستار شهید!

آری! شاید حق با «شاهرخ گلستان» است که، از دید خود، می‌گفت: «فستیوال اُفت کرده است!» بله! فستیوال اُفت کرده است، چرا که کاراکترش را گم کرده، به عقب‌گردش کرده؛ ایده، عشق، امیدش را، ظاهراً، از دست داده است. اما، آیا او، واقعاً خواهد مُرد؟ آیا مریض خیالی آفریده‌ی «مولیر» هرگز می‌میرد؟!

سرانجام

شاید سرانجامی زیباتر از عرضه‌ی بیلانی بیست‌ساله از سوی «انجمن تئاتر ایران و آلمان» سازمان بنیان‌گذار و برگزارکننده‌ی «فستیوال تئاتر ایرانی» در شهر کلن، در پایان این بیستمین سال، نتوانیم ارائه دهیم. این بیلان که، فعلاً، صورتی نسبی دارد، اما رئوس مالی آن از طرف وزارت دارایی آلمان، و نیز سازمان‌های یاری‌رسان به فستیوال تأیید گردیده، به قرار زیر است:

440	تعداد گروه تئاتری - هنری شرکت‌کننده
2200	تعداد هنرمند شرکت‌کننده

30800	تعداد تماشاگر دیدار کننده
340.000 یورو	جمع مخارج

140.000 یورو	جمع درآمد (فروش بلیط، دفترچه و ...)	مجموع کل حمایت‌های مالی ۲۰۰۰ یورو	مجموع کل درآمد ۳۴۰.۰۰۰ یورو
73.000 یورو	مجموع کمک کلتورآمت کلن		
65.000 یورو	مجموع کمک کلیسای پروتستان		
30.000 یورو	مجموع کمک فامیل فلاح‌زاده - بابایی		
11.000 یورو	مجموع کمک بنیاد هنرهای نمایشی بن - برلین		
5.000 یورو	مجموع کمک بنیاد خیریه‌ی NRN		
4.500 یورو	مجموع کمک کلیسای کاتولیک		
3.000 یورو	مجموع کمک حزب سبزها		
25.000 یورو	مجموع کمک فامیل سلیمانی - پولتین		
1.000 یورو	مجموع کمک شرکت فرش گیتی‌زاد		
5.000 یورو	مجموع کمک یاران و دوستان (متفرقه)		

مجموع میزان کار و کمک افتخاری

50.000 یورو	فامیل فلاحزاده - بابایی	
85.000 یورو	فرامرز جلالی، زهره سلیمانی - پولتسین، خانوادہی اسماعیلزادہ (گیلانی)، شاپور سلیمی، رشید بہبودی، رحمت عابد، حسن پرتو، بہارک علیزادہ، آرش خلیلی، محمد امیری، ناصر بہرامپور، علیرضا کوشک جلالی، ناصر صدیقی، حمید مُشرف	حامیان شخصی:
	عصر نو، گویا، اخبار روز، پیک نت	سایت‌ها:
	کاوه، قاصدک، نیمروز، کار، آرش، گردون، Stadt General-Anzeiger, General-Anzeiger (Köln) StadtRevue (Köln)	نشریات:
	الہہ خوشنام، شہرام میریان، دکتر محمود خوشنام، رضا قلی رئیسی، جلال سرفراز، جواد طالعی، دکتر عباس کوشک جلالی، دکتر نسرین بصیری، بہرام چوبینہ، علی امینی، حسین نوش‌آذر	گزارشگران:
	تئاتر اورانیا (کلن)، تئاتر آرکاداش (کلن)، تئاتر باء‌تورم (کلن)، تئاتر ہوریزون (کلن)، مرکز فرهنگی آلتہ فویرواخہ (کلن)، تیاترون (برلین)	تئاتر‌ها:
	AHL Meerkatzen (ہانس رحیمی) Hotel Königshof (امیر امیری)	ہتل‌ها:
	BBC, WDR, DW, Zamaneh, Voice of Amerika	رادیوہا:

340.000 یورو	جمع کل مخارج
--------------	--------------

مجموع کار و کمک افتخاری	135.000 یورو
مجموع کل مخارج فستیوال در طول بیست سال	475.000 یورو

کمترین و بیشترین درآمد گروه‌ها:

در هفتمین فستیوال / گروه «پرویز صیاد»	6.000 یورو
در دومین فستیوال / گروه «فرهاد پایار»	34 یورو
در طول بیست سال فستیوال به طور متوسط هر گروه	320 یورو دستمزد دریافت کرده است

فستیوال سه دوره را گذراند:

دوره‌ی اول: کمیّت تا فستیوال پنجم (از 6 تا 55 گروه شرکت کننده)

دوره‌ی دوم: کیفیت از فستیوال ششم تا چهاردهمین فستیوال (از 15 تا 38 گروه)

دوره‌ی سوم: کمیّت- کیفیت از پانزدهمین فستیوال تا امروز بیستمین (از 14 تا 18 گروه)

نمونه‌ای از حجم کار:

فقط در فستیوال بیستم: ماشین کرایه در اختیار «انجمن تئاتر ایران- آلمان» در طول شش روز فستیوال 1050 کیلومتر دویده است.

بهترین تماشاگر: «مسعود ملکی»

بدترین تماشاگر: «مجید فلاحزاده»!؟

زحمت کش ترین کارگزار: «بهرخ بابائی»

*اخیرا شخصی با نام مستعار «علی رحمتی» که وی را نگارنده همچون کف دست اش خوب می شناسد، نقدی در اکثر سایت های فارسی زبان درباره نمایش های ارائه شده در فستیوال منتشر ساخته که در آن از نمایشنامه ی مورد بحث «مرگ اختیاری ...» نامی برده است. اما، مُشکل این شخص در اینجاست که او، به استثنای سخن آغازین فستیوال، در اجرای هیچیک از نمایشات در سالن اجرا حضور نداشته است!

به امید فردا

مجید فلاحزاده

23.11.13